

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چند روزی است در روایات قبول ولایت، تولی از طرف جائز بود.

یک حدیثی را خواندیم که در کتاب مستطرفات سرائر فعلا به دست ما رسیده. البته فقط ما این را نداریم. روایات نسبتاً زیادی داریم که فقط از طریق مستطرفات به ما رسیده است.

این روایت را در کتاب مستطرفات با عنوانی که دیروز عرض کردیم نقل کرده است. و دیگر تا جایی که به ذهن خود ما می‌رسید، توضیحاتی را راجع به آن عرض کردیم.

تا اینجا به اینجا رسیدیم که به ذهن ما این کتابی که در اختیار مرحوم صاحب سرائر بوده، به ذهن خود ما این جور رسیده، این در حقیقت کتابی است از احمد بن اسحاق اشعری قمی و آن کتاب عبارت از مجموعه‌هایی بوده که استفتائاتی بوده که افراد داشتند از ابی الحسن الهادی (ع)، از امام هادی صلوات الله و سلامه علیه. و تعبیر نجاشی هم که می‌گوید له مسائل الرجال و مکاتبتهم ابی الحسن الثالث، بعد نوشته جمعه، جمعه یعنی ظاهرش این است که مکاتبات خودش نیست. یک جمع آوری کرده.

این مکاتبات هم عرض کردیم شبیه استفتائات امروز ماست. استفتاء کرده بودند عده‌ای. آن وقت اینها معروف بود به اسم مسائل. مثلاً مسائل محمد بن علی بن عیسی قمی؛ مسائل مثلاً ایوب بن نوح. ایشان این مسائل و استفتائات را جمع کرده بود لابی الحسن الثالث. و این کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی قمی طبیعتاً در اختیار مرحوم احمد بن اسحاق توسط خود احمد نبوده. قاعدتاً این جور است دیگر. چون توسط خود صاحب استفتاء نبوده. ظاهراً نسخه‌ای بوده که مرحوم حمیری در اختیار داشته است.

احتمالاً در اصل کتاب احمد بن اسحاق این جور بوده؛ روایت الحمیری لمسائل محمد بن علی بن عیسی، همان طور که در کتاب سرائر آمده. ظاهراً این طور بوده.

به هر حال آنچه که الان به ذهن ما می‌رسد این کتابی بوده مال احمد بن اسحاق که فعلاً هم اثری از آن در دست نداریم. اگر این استظهاری که ما کردیم درست باشد، این مقداری از آن کتاب است. مسائل الرجال لابی الحسن الثالث و اجوبه؛ استفتائاتی که مردم داشتند از امام هادی (ع) با جواب‌هایش.

آن وقت خود مرحوم ابن عیاش که راوی این نسخه است، طبعا ایشان احمد بن اسحاق را درک نکرده. احتمالا چون این در سابق عرض کردم می نوشتند مثلا روایة ابن عیاش بهذا الکتاب. احتمالا پشت کتاب و جلد کتاب این بوده روایت ابن عیاش و شاید هم مثلا اسم احمد بن اسحاق افتاده بوده یا ایشان توجه نکرده مرحوم جناب آقای سرائر صاحب سرائر.

علی ای حال به ذهن ما بیشتر این می آید که اگر این باشد، خب این یک نکته مثبتی است که در این که یک نوشته ای که فعلا اسمش را ما در کتب دیدیم و فعلا هم از آن سراغ نداریم، در این کتاب سرائر آمده است. مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث (ع).

آن چه که و اما با قطع نظر از این روایت از این مقداری که در کتاب سرائر آمده، ما الان خود بنده را عرض می کنم، اگر آقایان بعد نگاه کردند، در کتب اربعه فقط یک دانه دیگر روایت پیدا کردیم از این احمد بن اسحاق، از این مکاتبات. یک دانه تا جایی که من دیدم. شاید در کتاب های غیر اربعه هم باشد. این روایت نمی دانم حالا در این کامپیوترهای شما اگر در جلد، دیگر نشد کتاب بیاورم، در جلد دوم جامع الاحادیث این چاپ جدید، در صفحه ۴۴۶ آورده، عن خصی یقول، به عنوان یک خصی.

این روایت توش احمد بن اسحاق است. من فعلا جای دیگر در کتب اربعه غیر از این روایت که از همین توقیعات مبارکه باشد فعلا جایی پیدا نکردم. منحصر در همین است. حالا اگر آقایان آوردند بخوانند چون یک نکاتی هم آنجا دارد، آن هم یک مشکلی دارد آن مشکل را هم انشاء الله اگر بشود حل بکنیم. اگر آقایان دارند این کتاب جامع الاحادیث در باب سلس البول و مبطون و آنها، در آن عنوان. کلمه اولش هم عن خصی نمی دانم یقول همچین عنوانی دارد.

بیاورند این جلد دو، صفحه ۴۴۶، حدیث را از کافی نقل کرده است. دقت بکنید بیاورند که من توضیحش را عرض بکنم.

نیاورد کسی از آقایان؟

س: حدیث را نقل نکرده جلد دو استاد فقط نوشته و ذکر مثله

ج: نه

س: سئل ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عن خصی و ذکر مثله

ج: نه قبلش، اولش کافی

س: عن حسین بن محمد عن همین روایت می فرمایید؟

ج: همین روایت آن تخریج تهذیب است بعد متن تهذیب را می آورد. اول کامی آورد در آن شماره

س: بله، عن حسین بن محمد عن احمد بن محمد عن احمد بن اسحاق عن سعدان

ج: هان عن سعدان قال کتبت

س: عن عبد الرحمن بعد دیگر نسخه بدل دارد، عن ابنه، به جای عن بن دارد، عن سعدان بن عبد الرحمن

ج: خب

س: قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام فی خصی یقول فیلقی من ذلک شدّة ویری البلد بعد البلل قال یتوضع ثم ینتزع؛

ج: خب

س: بعد یک شماره دوزده فی ۵۷:۶ بعد می گوید سئل ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عن خصی و ذکر مثله

ج: این سئل که ندارد که نمی شود که

س: ندارد دنباله ندارد

ج: نمی شود سئل که، چطور می شود ابو الحسن بعد بیاید سئل. بعد از تهذیب نقل می کند. یا آن یکی فقیه است، دو نیست، فقیه زده

است.

س: آخر این فقره زده فقیه. حدیث قبل را می فرماید تهذیب نقل کرده

ج: تهذیب را بخوانید از محمد بن علی بن محبوب است، نیست؟

س: بله، عن سعدان بن مسلم، عن احمد عن العباس بن معروف، ببخشید. این دوباره شماره زده باز از جای دیگر هم نقل کرده. عن

سعدان بن مسلم عن عبد الرحیم القصیر (در پرانتز) قال کتب الی ابی الحسن علیه السلام فی الخصی یقول الی آخر

ج: این شماره حدیث را این از تهذیب بود. از کافی هم خواندید؟

س: همان که اول عرض کردم

ج: بعد از فقیه دارد. سئل ابو الحسن. آن دو نبود. سئل ابو الحسن از فقیه است. موسی بن جعفر (ع)

س: بله،

ج: سئل ابو الحسن موسی بن جعفر (ع). بعدش هم از کتاب قرب الاسناد دارد. از کتاب قرب الاسناد بخوانید

س: در این نسخه ما ندارد استاد

ج: چرا دارد

بعد هم از قرب الاسناد می آورد.

س: ندارد آقا این جا

ج: چرا قرب الاسناد دارد

س: خود قرب الاسناد اینجا هست

ج: بله آقا

س: در خود کتاب قرب الاسناد هست. بخوانیم؟

ج: نه اینجا هم نقل می کند در این، شاید این جامع الاحادیث چاپ قبلی است، چاپ اولی است.

س: بله چاپ اولی است. با آن نسخه ای که همیشه شما می آورید فرق می کند.

ج: بله این چاپ اول است. از این چاپ جدید نیست در این دستگاهها و تشکیلات؟

س: نه

ج: عرض کنم که این روایت خیلی عجیب است یعنی احمد بن اسحاق عن سعدان یا سعدان بن عبد الرحمن، قال کتبت الی ابی الحسن. این ابی الحسن در کتاب کافی مراد ابو الحسن الثالث است. ابو الحسن عند الاطلاق مراد موسی بن جعفر (ع) است، لکن ابوالحسن الثالث مراد حضرت هادی (ع) است. ابو الحسن اول موسی بن جعفر (ع) است، دوم حضرت رضا (ع)، از نظر اصطلاح روایات ما، خوب دقت بکنید. در اصطلاح روایات ما ابو الحسن اول موسی بن جعفر (ع) است، دوم حضرت رضا (ع). اما در اصطلاح تاریخی ابو الحسن اول امیر المومنین (ع) است، ابو الحسن دوم حضرت سجاد (ع) است. و ابو الحسن ثالث هم حضرت رضا (ع)، چون موسی

بن جعفر (ع) ابو ابراهیم هم گفته شده است. و حضرت هادی (ع) هم چهارم می شود. لکن در اصطلاح روات در کتب روایی ابو الحسن اول موسی بن جعفر (ع) است. دوم حضرت رضا (ع) و سوم حضرت هادی (ع) است.

به این قرینه ای که من عرض کردم این که در کتاب کافی دارد، قال کتبت الی ابی الحسن، مراد در اینجا ثالث است. ابو الحسن ثالث حضرت هادی (ع). و این احمد بن اسحاق همین کتابی است که الان به شما عرض کردم. این سعدان یا سعدان بن عبد الرحمن، این کسی است که نامه نوشته، استفتاء کرده از امام (ع) و امام (ع) جواب دادند.

آن وقت از عجایب کار مرحوم شیخ، حالا شما درست نخواندید، مرحوم شیخ طوسی، از کتاب محمد بن علی بن محبوب، نمی دانم از خود شیخ طوسی بیاورید این عن خصی یقول، این را از خود کتاب شیخ طوسی بیاورید.

س: قرب الاسناد آوردیم

ج: نه قرب الاسناد جای خودش، قرب الاسناد هم بخوانید، قرب الاسناد مشکل عجیبی دارد. حالا که به یک مناسبتی وارد شدیم کمی فواید حدیثی عرض کنیم. قرب الاسناد را هم بخوانید.

س: عبد الله بن امر عن ابن ابی نجران عن صالح بن عبد الله خثعمی قال کتبت الی ابی الحسن موسی علیه السلام،

ج: نه آن که ربطی به این ندارد که. آن اصولاً ربطی به این ندارد.

نه قرب الاسنادی که به این مربوط است. نه یک قرب الاسناد یک حدیثی به این مربوط است. عن خصی یقول، همین حدیث.

س: همین که داشتند می خواندند

ج: بله بخوانید

س: همین که ایشان خواندند

ج: سندش همین است

س: الی ابی الحسن موسی علیه السلام فی خصی یقول

ج: چه نوشته عن قرب الاسناد؟ عبد الله بن امر؟

س: محمد بن عیسی عن احمد بن اسحاق جميعا عن سعدان بن مسلم

ج: خب پس شما سعدان نخواندید. ایشان سعدان هم، بخوانید شما آن سند را بخوانید

س: محمد بن عیسی و احمد بن اسحاق جميعا عن سعدان بن مسلم

ج: ببینید اینها دو تا کتاب هستند، هر دو کتاب را ایشان جمع کرده است. دو تا کتاب هستند که هر دو به اصطلاح استفتائات است.

یکی محمد بن عیسی بن عبید بغدادی یقطینی بغدادی است، ایشان هم استفتائات را جمع کرده. الان هم از ایشان ما زیاد داریم، در کتب ما زیاد داریم. یکی هم احمد بن اسحاق اشعری قمی است. ایشان هم استفتائات را جمع کرده است. دقت کردید؟

آن وقت می گوید محمد بن عیسی، مرادش محمد بن عیسی بن عبید است. احمد بن اسحاق هم که همین است. جميعا عن سعدان بن مسلم، این سعدان را قاعدتا ما نمی شناسیم. نامه نوشته به امام هادی سلام الله علیه استفتاء کرده، امام (ع) هم جواب دادند. بخوانید عن سعدان بن مسلم بخوانید

س: قال کتب الی ابی الحسن موسی علیه السلام

ج: این مشکل کار این است. ایشان هم گرفته ابو الحسن موسی (ع). با اینکه کاملاً واضح است که هم مرحوم محمد بن عیسی هم احمد بن اسحاق، احمد بن اسحاق که تصریح شده، مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث؛ این هم یک مشکله ای است. حالا با اینکه یک واسطه هم بیشتر ندارد، نمی دانم کجا خرابی پیدا کرده است.

س: تهذیب هم گفته الاول، ابی الحسن اول

ج: تهذیب را هم بخوانید

محمد بن علی بن محبوب

س: سعد عن احمد عن العباس خیلی این جور اسم ها مختصر است. سعد عن احمد عن العباس بن معروف عن سعدان بن مسلم

عن عبد الرحیم قصیر قال کتب الی ابی الحسن الاول علیه السلام

ج: الی آخره عن خصی یقول

س: اول ندارد استاد

ج: بله آقا

س: در تهذیب اول ندارد

ج: چرا ابی الحسن الاول دارد. اول دارد چرا.

بینید دقت بکنید. این حدیث واحد الان طبق شواهد موجود باید ابی الحسن الثالث باشد. در کافی هم ابی الحسن مطلق آمده. در

تهذیب ابی الحسن الاول آمده. دقت می کنید؟

س: استاد عبد الرحیم به ابی الحسن الثالث نمی خورد

ج: نه نمی خورد

س: پس ممکن است که دو تا روایت بوده

ج: اینها توجه نشده، اینها گاهی اوقات مثلاً اشکال کردند. کتاب عبارت مرحوم قرب الاسناد هم مشکل دارد، ابی الحسن موسی (ع)

غلط است روشن نیست، باید ابی الحسن هادی (ع) باشد.

بینید من فکر می کنم این در حقیقت دو تا روایت بوده، متأسفانه جابجا شده است. جناب سعدان از عبد الرحیم قصیر نقل کرده که من

نامه به موسی بن جعفر (ع) نوشتم این طور امام (ع) جواب دادند. به موسی بن جعفر (ع). دو مرتبه مثل اینکه سعدان شبهه کرده، همان

سوال را به امام هادی (ع) نوشته.

اگر دقت بکنید این بحث را اگر کتاب ها را مقابلتان بگذارید دقت کنید، این ظرافت بحث روشن می شود. در آن یکی در کتاب احمد

بن اسحاق و محمد بن عیسی آمده عن سعدان قال کتبت الی ابی الحسن (ع). البته

س: یعنی الان روایت کدام کتاب بوده این؟

ج: روایت کتاب کافی درست است. احمد بن اسحاق.

آن کتبت الی ابی الحسن الاول، اولش هم زیادی است. پس در حقیقت خیلی اینجا شرطی شده در کلمات اصحاب ما متأسفانه.

س: کافی حاج آقا عن سعدان عبد الرحمن

ج: سعدان بن عبد الرحمن یا سعدان عن عبد الرحمن قال کتبت الی ابی الحسن (ع). اگر آن عبد الرحیم باشد، باز هم سوال مال ایشان نیست. ظاهرش حالا می گویم عبارات در اینجا سه چهار تا مصدر داریم، متأسفانه به هم ریخته شده. آن چه که ما الان می توانیم اجمالاً بفهمیم این است که سعدان از عبد الرحیم عن ابی الحسن الکاظم سلام الله علیه نقل کرده. بعد هم خود سعدان عن ابی الحسن الثالث استفتاء کرده. همان سوال هم هست.

اینجوری ظاهراً باید عبارت تصحیح بشود. و آن پنج شش تا مصدر در اینجا حسابی به هم ریختند. یعنی انصافاً، حتی مرحوم صدوق نقل کرده سعدان قال سئل موسی بن جعفر، حالا دیگر سئل موسی بن جعفر مثلاً، و الا سعدان کتب الی، سعدان کتب الی ابی الحسن الثالث.

علی ای حال تا آن جایی که من پیدا کردم در کتب اربعه از این کتاب احمد بن اسحاق فقط همین یک روایت است.

س: یک روایت دیگر در باب ۱۵:۵۲ کافی هست

ج: کجا آقا؟

س: ۱۵:۵۵ کافی، اصول کافی

ج: بخوانید

س: احمد بن ادريس عن احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن اسحاق قال کتبت الی ابی الحسن الثالث

ج: نه این افتادگی دارد. خودش ننوشته است.

س: بعید است خب سعدان یک بار پرسیده دوباره پرسد؟

ج: نه این سوال را از عبد الرحیم قصیر کرده و جواب گرفته. شبهه کرده به امام حی ارجاع داده. ما اسم این را گذاشتیم روایت عرض. دو مرتبه همان روایت را عرض کرده بر امام (ع). جواب هم یکی آمده است.

س: متن کافی یکی از دو نسخه همین جا تحقیق شده سعدان بعدش نه عن هست نه بن، سعدان عبد الرحمن. بعد در حاشیه می گوید

سعدان اسمش همان سعدان عبد الرحمن است

ج: خب همان دیگر، یکی از عبد الرحیم قصیر نقل می کند. جایی که از عبد الرحیم قصیر نقل می کند، از موسی بن جعفر (ع) است. جایی که از امام هادی (ع) است، خودش است. چه کسی این را آورده؟ آن احمد بن اسحاق بعید است، مگر بگوییم که خودش هم داشته باشد، اما ظاهر عبارت نجاشی جمع است. احتمال دارد خودش هم نامه ننوشته باشد. کتابی که ایشان دارد مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث. همین طور که اینجا آمده است.

خب تا اینجا اجمالا به ذهن ما این است.

س: یک روایت هست در کافی عنه عن احمد بن اسحاق قال کتبت الی ابی الحسن الثالث

ج: همین این باید از مکاتبات خودش باشد.

ظاهرا مرحوم نجاشی نظرش به این است، مسائل الرجال دارد. شاید یک قسمتی هم مال خودش بوده است.

به هر حال از این کتابی که در کتاب نجاشی اسمش آمده و فعلا اثری نداریم، به نظر من این عبارت آخر سرائر مال آن است. یعنی این کتاب البته نسخه روایت کتاب از ابن عیاش است. نسخه ابن عیاش را در اینجا نقل کرده مرحوم صاحب سرائر. به هر حال برگردیم به خود روایت.

س: ببخشید، فرمودید این احمد بن اسحاق یک دانه روایت دارد یا دو تا مثلا در

ج: من در کتب اربعه همان یکی را دیده بودم که سعدان است.

س: ما اینجا الان احمد بن اسحاق زیاد داریم، تشابه اسمی است؟

ج: نه در توقیعات

س: هان در مکاتبات

ج: مکاتبه، بحث اینجایی که ما الان داریم نه مطلقا. نه مرادم آن که توقیع و کتاب و حضرت.

بعد مشکل دیگری که باز در اینجا داریم، عرض کردم مرحوم نجاشی این کتاب محمد بن بن عیسی قمی را آورده، لکن نوشته له مسائل

ابی محمد، یعنی حضرت عسکری (ع). اما آنچه که الان در این کتاب داریم، الی ابی الحسن است که حضرت هادی (ع) باشد.

این که بگوییم مرحوم احمد بن اسحاق یا آن کسی که این را جمع کرده، فرض کنید حالا عبدالله جعفر حمیری، او اشتباه کرده باشد خیلی بعید است؛ چون اصلاً اسم کتاب همین است. مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث.

لذا باید دو تا احتمال بدهیم؛ یا نجاشی اشتباه نسبت داده. خوب دقت بکنید. ما وقتی می‌گوییم نجاشی اشتباه نسبت داده، این فقط نیست که پا در هوا صحبت بکنیم. چون نجاشی این کتاب را مسائل محمد بن علی بن عیسی را از یک به اصطلاح امروز ما انتشاراتی نقل کرده. از راه محمد بن علی قنائی کاتب. من عرض کردم به شما ما این جور نیست که نجاشی مطلبی را نوشت زود قبول بکنیم. مصدر علمش را هم پیگیری می‌کنیم. چون محمد بن علی قنائی کاتب، ایشان نجاشی می‌گوید کان یورق لاصحابنا؛ وراق بوده، وراق یعنی همین انتشاراتی به اصطلاح ما. خود ابن ندیم فهرست، کان رئیس الوراقین بیغداد. وراق در آن زمان همین انتشاراتی زمان ماست. به اصطلاح به آنها وراق می‌گفتند. الان در کشورهای عربی در عراق وراق به این صحافی‌ها می‌گویند. لکن آن زمان اینهایی است که عرض کردم سرش هم این بود که اینها به حسب درجات و امکانات مالی شان مثل حالا امروزی ما، پنج تا ده تا بیست تاسی تا دویست تا نویسنده را استخدام می‌کردند، یکی می‌نشست فرض کنید یک کتابی را می‌خواند. فرض کنید کتاب فرض کنید حسن بن محبوب. آنها در آن واحد استتساخ می‌کردند. دویست نسخه تحصیل می‌شد. این را تجلید می‌کردند جلد بندی می‌کردند به عنوان کتاب می‌فروختند.

یکی از راه‌ها یعنی راه عمده انتشار کتب این بود؛ یعنی وراق‌ها کارشان این بود. آن وقت در اینجا نجاشی از مشایخ بغداد نقل نکرده، از این وراق نقل کرده. احتمال دارد منشأ اشتباه این جناب وراق باشد، انتشاراتی باشد. یعنی این منشأ این اشتباه باشد. البته یک احتمال دارد که این آقا درست نقل کرده، آن وقت عملاً دو تا مسائل ایشان دارد. احتمال اینکه این کتاب اشتباه کرده خیلی بعید است. چون اصلاً عنوان کتاب همین استفتائات حضرت هادی (ع) است. نمی‌شود استفتائات حضرت عسکری (ع) بیاید، خیلی بعید است. این که کتابش، چون کتاب عنوانش همین است، موضوعش همین است.

پس این دو تا احتمال به طور کلی می‌رود؛ یکی اینکه نجاشی اشتباه کرده و منشأ اشتباهش هم استادش است. چون استادش انتشاراتی باشد، حالا فرض کنید کتابی را به یک آقای دیگر نسبت داده. خب این پیش می‌آید اشتباه پیش می‌آید پدر و پسر را جابجا کرده باشد. یک احتمال هم این است که ایشان واقعا دو تا کتاب داشته باشد که الان خیلی بعید است دو کتاب. این هم راجع به شرح این.

آن وقت در اینجا دارد عرض کردیم این نسخه‌ای هم که از کتاب به دست باز این رسیده، نسخه عبدالله بن جعفر حمیری است. عبدالله بن جعفر حمیری هم یک مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث دارد. در آنجا رسیده؛ ایشان از دو نفر به نام محمد بن احمد بن محمد بن

زیاد که نمی شناسیم. و موسی پسر محمد بن علی، این را هم نمی شناسیم. از دو نسخه از این نسخه محمد بن علی بن موسی، عیسی نقل می کند.

پس به هر حال یک مشکلاتی داریم. این آقای خود محمد بن علی بن عیسی هم والی قم بوده. از طرف ری، چون قم تابع حکومت ری بوده. احتمال دارد که مثلاً سنی بوده، چه بوده، نمی دانیم. به هر حال ایشان مرحوم نجاشی کان وجها بقم؛ وجه در اینجا عرض کردیم کلمه وجه، این را خوب دقت بکنید بحثی دارند آقایان که آیا توثیق هست وجه یا نه؟ چون نجاشی می گوید وجه یا کان وجها.

عرض کردیم وجه یک مفهوم نسبی است، یک مفهوم ثابتی نیست. مثلاً کان کاتبا، کان عالما، کان فقیها؛ یک مفاهیم واضحی است. اما کان وجها، وجه یک مفهوم نسبی است. مثلاً وجه یعنی وجه اجتماعی. یک شخصیت، اعیان اشراف. مثلاً وجها یعنی یک وجه در بین علما. وجها بین ادبا. این یک مفهوم نسبی است. وجها خودش فی نفسه مفهوم نسبی است. لکن چون بعد گفته و امیر علیها؛ این به قرینه بعدی مراد همان وجاهت اجتماعی است. یکی از شخصیت های اجتماعی است که در قم بوده، و امیر از طرف ری، امارتش از طرف ری. ایشان حاکم بر قم بوده است. خب این مقدار از کلام نجاشی این برای ما چیزی به لحاظ وثاقت و جلالت و اینها اثبات نمی کند. یعنی عبارت نجاشی حتی شاید مشعر به تشیعش هم نباشد.

می خواهید یک بار دیگر بخوانید محمد بن علی بن عیسی را. لذا ما احتمال بسیار قوی می دهیم که ایشان مثلاً حالا از طرف دربار آمده در قم، و دیده اهل قم هم شیعه هستند، سعی کرده یک مقدار خودش را به اصطلاح وجیه المله تشکیل بدهد. حالا بعد از اینکه وجیه الدوله بوده، یک وجیه المله هم خودش را قرار بدهد. احتمالی که ما می دهیم این باشد. از اصل تشیعش هم روشن نیست. اصلاً که ایشان.

چون این سوال و جوابی هم که اینجا نوشته، خیلی عجیب و غریب است. الان من سوال و جوابش را می خوانم. البته در بعضی از نسخ کتاب سرائر آمده کتبت الی الشیخ موسی الکاظم (ع)، مثل همان روایت آنجا، احتمالاً کتاب یک مشکلی داشته که یک جای دیگرش هم موسی الکاظم (ع) نوشته، ابو الحسن اول نوشته. البته در بعضی از نسخ کلمه موسی الکاظم نیست.

اعزه الله و ایده؛ این به عبارت سنی ها بیشتر شبیه است تا عبارت شیعه ها. شیعیان راجع به امام معصوم (ع) این تعبیر اعزه الله و ایده نمی نویسند.

.....  
اسئله عن العمل لبنی العباس و نخذ ما اتمکن من اموالهم؛ این اتمکن یعنی اموال غیر قانونی می گیرند، دزدی می کنند، مثلاً کش می روند از اموالشان اخذ ما اتمکن. یا مراد همان شهریه ای است که می گیرد. سوالش، عمل لبنی العباس واضح است. من از طرف بنی عباس حاکم قم شدم، آیا و اخذ ما اتمکن من اموالهم؛ من می توانم از اموالشان کش بروم.

این اگر این باشد خب این که خیلی علنی است دیگر، کش رفتن نیست دیگر. این دیگر علنی است که آدم صاف دارد می گوید من دارم اموال مثلاً بالا می کشم. این که خیلی بعید است به این علنی و به این روشنی.

هل فيه رخصة وكيف المذهب في ذلك فقال ما كان داخل فيه بالجبر والقهر فالله قابل العذر؛ اگر تو زورکی قبول کردی، خب خدا. و ما خلا ذلك فمكروه؛ این روایت تنها روایتی است که عده ای از اصحاب به آن تمسک کردند که اگر انسان وارد عمل مثلاً ظلمه شد، ولو مثلاً کار خیر می خواهد انجام بدهد، مع ذلك فی نفسه مکروه است. دلیلشان این است. و این روایت با این شرحی که من برایتان دادم انصافاً خیلی مشکلات دارد، نه یکی. مشکلات بسیار فراوانی دارد.

و لا محالة، لا محالة را مبنی بر فتحه؛ قلیله خیر من کثیره؛ و ما یکفر به، این را یک کمی عبارت اینجا بین نسخ کمی ابهام دارد. طبیعی است دیگر نسخه وقتی مشوه است، احتمال...

و ما یکفر به ما یلزمه فيه من یرزقه و یسبب، اینها مثلاً یسبب، یصرک هم آمده.

علی یدیه ما یسر فینا و فی موالینا؛ کمی مثل عربی صحبت کردن بنده است. کمی به هم ریخته است.

و ما یکفر به، این ما مبتدا است یعنی الذی یکفر به. این مبتداست. خبرش ما یسر فینا است. آنچه که کفاره می شود، آن ما یسر فینا و فی موالینا. آنچه که موجب سرور ما می شود. آن وقت ما یکفر به

س: خود یسر فینا یعنی چه، یسرنا معمولاً

ج: یعنی در راه ما.

این ما یکفر به می گویم کمی عربی اش به هم ریخته است. حالا شاید هم چون مال ری بوده فارسی اش خیلی...

و ما یکفر به، این یکفر فعل است. ضمیری که در آن هست ضمیر هو بر می گردد به ما. آن وقت ما یلزمه فیه؛ این ما یلزمه این ما یلزمه این ما مفعول یکفر است. یعنی اگر به خاطر اینکه اموال بنی عباس را بر می دارد و از راه آنها، می شود کفاره این کار است. خوب دقت بکنید. کفاره این می خواسته این را بگوید. روشن شد؟

و ما یکفر به، یکفر ما یلزمه فیه؛ آن که یکفر ما، این ما مفعول یکفر است. ما یلزمه فیه؛ من فکر می کنم من یرزقه غلط باشد، من رزقه. که من بیانیه باشد برای ما یلزمه فیه. ما یلزمه، آن که لازم می آید، آن که در این به خاطر اینکه والی از طرف بنی عباس است، چه بر او لازم می آید؟ از چه جهت، ما یلزمه فیه من رزقه، یک. و ما یسبب علی یدیه؛ این یسبب عطف بر یلزمه باشد. حالا آن هم شاید یرزقه بوده، یسبب عطف بر یرزقه باشد لکن ابهام دارد.

بله، و ما یلزمه فیه، باید ظاهرا من رزقه باشد. و یسبب علی یدیه، این در یک نسخه آمده یسرک ما علی یدیه، ما یسرک، اگر ما یسرک باشد، باید جور دیگر معنا بشود. آن مفعول، یعنی خبر ما یکفر به باشد.

علی ای حال من فکر می کنم مراد این بوده. کفاره این پولی که می گیرد و اعمالی که انجام می دهد و کارهایی که می کند، کفاره اش این است؛ ما یسر فینا و فی موالینا. این خلاصه اش مراد این بوده. حالا عبارت یک مقداری خرابی دارد.

قال و کتبت الیه؛

س: من یسرک است در نسخه سرائر

ج: وسائل؟

س: کتاب سرائر و ما یسرک است

ج: ما یسرک فینا؟

س: بله

ج: یسرک بعید است، ما یسر فیه باید باشد. یسرک غلط است.

قال و کتبت الیه، باز همین آقای محمد بن علی بن عیسی که الان نشناختیم. فی جواب ذلک. این احتمال دارد اُعلمه بخوانیم، یعنی اعلام کردم به حضرت. کتبت الیه اُعلمه ان مذهبی فی الدخول فی امرهم، اُعلمه، ان مفعول است برای اُعلمه. فی الدخول فی امر بنی

عباس، وجود السبیل الی ادخال المکروه علی عدوه؛ من می خواهم یک راهی پیدا بکنم که یک ضرب و زبانی به دشمن امام (ع)؛ علی عدوه یعنی عدو امام. یعنی من که رفتم در دستگاه بنی عباس، برای اینکه یک مشکلاتی برای دشمن شما ایجاد بکنم.

خیلی عجیب است این چون می نویسد. این جور نوشتند دیگر. آن هم امیر قم، آن هم از طرف سلطان جائز. می گویم یک جوری است اصلا باورش خیلی مشکل است.

س: منظورتان که در نوشتن اعلام، شاید نوشتن خصوصی باشد

ج: خب امام (ع) قطعاً جواب می فرماید، وقتی که امیر آنجاست، وقتی خودش بنی عباس می گوید من هدفم این است که بنی عباس ضربه بزنم. خب این نامه را اگر بفهمند هر دو طرف را نابود می کنند نه یک طرف را. چه جور نامه ای است.

س: یعنی یک نامه خصوصی خیلی

ج: بالاخره احتمال دارد لو برود این که هست دیگر. بعد شما امیر قم از طرف دربار

خیلی بعید است یعنی من فکر می کنم که این شخص هم وارد نبوده خیلی و هم می خواسته خودش را خیلی جا بزند در این قضایا.

وجود السبیلی الی ادخال المکروه علی عدوه و انبساط الید، انبساط را عطف بر وجود السبیل بخوانید. فی التشفی منهم؛ من انتقام می خواهم بگیرم از بنی عباس. خب خودش والی از طرف آنهاست، می گوید من می خواهم از اینها انتقام بگیرم. این نامه را برای امام (ع) نوشته بودند در سامرا. خود امام (ع) زیر نظر، زیر حبس. اصلاً تصور این مقدمات و گفت مبتدا خبر اصلاً تصورش.

و انبساط الید فی التشفی منهم بشیء ان اتقرب، حالا بشیء احتمال دارد این اتقرب تفسیر این باشد. یا ان اتقرب به الیهم؛ اینجا هم کمی مشکل دارد عبارت ایشان.

س: ان یقرب بگیریم چطور؟

ج: نمی دانم حالا گیر دارد به هر حال.

فاجاب من فعل ذلک فلیس مدخله فی العمل حراما، دخولش در این عمل، ادخالش حرام نیست.

بل اجرا و ثوابا؛

به هر حال من خیلی ابهام دارد انصافا، هم مصدرش ابهام دارد هم نسخه اش ابهام دارد. خیلی مشکلات دارد و نحوه این سوال و جواب هم یعنی من غرضم این است که عده ای از آقایان در این بحث ما نحن فیه، این را یکی از روایات شاهد جمع گرفتند. خیلی روایت وضعش به هم ریخته است.

و از این بدتر یک قسمتی بعدش است جزو اسئله همین شخص. یک قسمتی است که سوال کردند که ناصبی کیست؟ کسی است که شما را دشمن بداند یا کسی که بگوید ابوبکر و عمر مقدم هستند؟ مثلا اولین، اولین، دو تای اولی. حضرت فرمودند یکفنی فی النصب، مثلا يلتزم بتقدیمها. همین که یعنی سنی عادی. این روایت هم مثل مرحوم صاحب حدائق و دیگران، عده زیادی به آن تمسک کردند که کل اهل سنت ناصبی هستند.

این مطلب که کل اهل سنت ناصبی هستند، این همین است، ذیل همین روایت است. که علی ای حال شرح این مطلب که داده شد، آن یکی هم حکمش روشن بشود.

علی ای حال این راجع به این روایت که انصافا

س: حاج آقا آن یکی بعد از این روایت در کجا؟

ج: در خود سرائر. سرائر را بیاورید. فکتبت الیه؛ سرائر نگاه بفرمایید دارد

س: بعد حاج آقا در خود این روایت این قلیله خیر من کثیره، تعبیرش مشکل ندارد. اگر حرام باشد که قلیل و کثیر

ج: مکروه گرفته، و قلیله خیر. قلیل هم ظاهرا در اینجا مراد نفهمیده، یعنی مقدار اضطرار. یک کمی حالا مثلا با آنها باشد اشکال ندارد.

ظاهرا باید مراد این باشد.

علی ای حال این هم راجع به این روایت و شرح حال این کتاب و این روایت و آنچه که الان خود من می فهمم این کتاب احمد بن

اسحاق است، اسمش هم برده نشده. طبعا نسخه به نحو و جاده به دست ابن ادریس رسیده. آن نسخه هم جزو نسخه ابن عیاش است که

به تعبیر مرحوم نجاشی کان اصحابنا یضعفونه، و خود طریق احمد بن اسحاق یا عبدالله بن جعفر حمیری به خود این محمد بن عیسی

روشن نیست. استفتائات به طریق روشنی به ایشان نرسیده. و خود محمد بن علی بن عیسی هم وضعش روشن نیست. و مجموعش هم

به نحو و جاده است که خیلی ارزش کتاب را پایین می برد.

.....

حدیث شماره ۱۱، مرحوم علی بن ابراهیم عن ایبه عن ابن ابی عمیر. عرض کردیم اینها همه اجلا هستند. عن داود بن زبیبی، یکی از مواردی است که ما در رجالمان داریم. یکی از مشکلات رجال ما که حل هم نمی شود، مگر بقیه الله (ع) بیاید حل بفرمایند. در آن نسخی که ما از کتاب نجاشی داریم، اسمش را آورده له کتاب، اما هم علامه هم ابن داود از نجاشی نقل کردند ثقة. در نسخه ما نیست. چند مورد داریم این طوری است. بین نسخ نجاشی اختلاف است. دیگر قاعدتا بعضی ها معتقدند که باید ارزیابی بکنیم و چون علامه خودش هم طریقش، چون علامه طریقش در آخر کتاب نجاشی دارد که طریق من به کتاب نجاشی این است. و بعد هم گفته شده که این نسخه نجاشی ما نسخه ای است از عهد متأخر رسیده؛ از حدود سال هزار و خرده ای. و این نسخه خیلی ارزش علمی ندارد. نسخه علامه و معاصر ایشان، چون هر دو اهل حله هستند و هر دو شاگرد ابن طاووس هستند در رجال.

در نسخه علامه و ابن داود در هر دو نسخه توثیق بوده این نسخه قابل قبول است. علی ای حال اجمالا حرف بدی نیست، لکن به طور کلی قاعده ما چون حصول وصول و شواهد وصول است، دنبال آن قسمت هستیم. همین که اختلاف نسخ پیدا شد و ثوقش مشکل می شود. اما انصافش ترجیح با نسخه ابن داود و علامه است قدس الله سره.

این هم راجع به اینکه ما چند جای دیگر هم این مشکل را داریم که آیا در نسخه خود نجاشی توثیق هست یا توثیق نیست.

س: در مورد چه کسی این اختلاف هست؟

ج: زربیبی

س: الان در نسخه مطبوع نجاشی هست

ج: پس همان از ابن داود گرفته.

قال اخبرني مولا لعلی بن الحسين عليه السلام قال كنت بالكوفة؛ قصه ای است که یکی از به اصطلاح نوکران یکی از عبید حضرت سجاد (ع) در کوفه بوده، و ایشان می گوید رفتم پیش امام صادق (ع)؛ فقلت له جعلت فداک لو کلمت داود بن علی، از بنی عباس است. اول به اصطلاح اول کار بنی عباس لو کلمت داود بن علی، او بعض هولاء فادخل فی بعض هذه الولايات؛ من مشغول یک کاری بشوم پیش اینها.

فقال ما كنت لأفعل، قال فانصرف الى منزلي، حضرت گفت این کار را انجام نمی دهم. ففكرت في فقلت ما احسبه من معنى الا مخافة ان اظلم او اجور؛ من فكر می کنم به خاطر اینکه امام (ع) می ترسند من گناه بکنم مثل این ظلمه بشوم. وقت می گوید اینجا دارد که والله لا تينه و اعطينه الطلاق و العتاق و الايمان المغلظة، من قسم می خورم که به کسی ظلم نکنم. قسم به طلاق و عتاق و اینها. این عبارت لاعطينه الطلاق و العتاق و الايمان المغلظة اشاره به این است که این معلوم می شود که این نوکر حضرت یا عبد حضرت سنی بوده؛ چون اینها پیش ما باطل است.

معلوم می شود ایشان این شخص سنی بوده و حضرت آزادش کرده بودند. قال فاتيته فقلت جعلت فداك، من فكر کردم این طور و من این طور این طور، قسم به طلاق و عتاق که این کار را نکنم.

قال كيف قلت قال فأعدت عليه، گفت دو مرتبه آن قسم ها را خوردم.

فرفع رأسه الى السماء فقال تناول السماء ايسر عليك من ذلك؛ دست را به این آسمان بالا بزنید بهتر و آسان تر است تا این کار. این روایت هم جزو روایات نسبتا خوب است. سندش خوب است. و این نشان می دهد که اصولا در دستگاه ظلمه رفتن خود به خود این جور نیست که آدم ولو نیت خیر داشته باشد بتواند انجام بدهد.

اما عرض کردم این روایت هم تصریح در به حساب حرمت به آن معنا ندارد. امام (ع) می فرماید که نه بالاخره کار مشکلی است این طور نیست که بشود انجام داد. و ممکن هم هست قصه شخصی باشد و این شخص، و لذا هم در بعضی از نسخ دارد تال السماء هذه؛ می خواهی به آسمان برسی. اینجا دارد تناول، تال هم داریم. مثل تسمع بین ایده خیر من ان تری.

در کتاب کافی حدیث شماره ۱۲ علی بن ابراهیم که عرض کردیم از اجلاست عن محمد بن عیسی یقطینی که کذلک؛ عن یونس، یونس بن عبد الرحمن از بزرگان و اجلای اصحاب است. عن حماد عن حمید؛ تشخیص دقیق این حماد الان اینجا کمی خالی از اشکال نیست. احتمال حماد بن عثمان باشد به حسب ظاهر. حمید را هم که در اینجا نمی شود شناخت. تشخیص حمید در اینجا فوق العاده مشکل است.

عرض کنم که ما در روایات خودمان یک شخصی داریم جهم بن حمید. و بعضی هم از اجلاء از او نقل می کنند. تقریبا ایشان را نمی شناسیم، آشنایی با ایشان نداریم. به نظرم هشام و یکی دو نفر از اجلا هم از او نقل می کنند. جهم بن حمید. من احتمال می دهم اینجا هم همین طور باشد. حماد غلط باشد، صحیحش جهم باشد. نه حماد عن حمید. جهم بن حمید باشد.

البته جهیم بن ابی جهیم هم داریم. احتمال اینکه ایشان جهیم هم باشد هست. اما من فکر می‌کنم ایشان شخص جهیم بن حمید باشد. ایشان را نمی‌شناسیم. خوب دقت بکنید آشنایی با ایشان نداریم. در کتب رجال ما اسمش آمده، برقی اسمش را آورده. جهیم بن حمید. و در کتب روایات هم چند تا روایت از او داریم. اجلا هم بعضی از او نقل کردند. مثل همین جا که یونس...

احتمالا از شخصیت‌های شیعه باشد که شناخته نشده است.

قال قلت لابی عبدالله علیه السلام انی ولیت عملا، من متولی کاری شدم.

فهل لی من ذلک مخرج، عمل در اصطلاح اینجا مراد کارمند، نه کارگر. اصطلاح فعلی در اهل سنت عامل یعنی کارگر. اما در آن زمان عامل یعنی کارمند، کارمند دولت، کسی که در دولت کار می‌کند. هر دو را عمل می‌گویند. الان در زمان ما در همین کشورهای عرب وقتی می‌گویند عامل یعنی کسی که کارگری می‌کند. اما اگر کسی دولتی باشد موظف اصطلاحاً می‌گویند. اما در عامل در زمان قدیم مثلاً کان من عمال فلان. عمال در آنجا به معنای کارمندان، کارگروه به اصطلاح امروز ما.

فهل لی من ذلک مخرج فقال ما اکثر من طلب المخرج من ذلک؛ اکثر به چیز بخوانید به عنوان افعّل تفضیل. خیلی‌ها دلشان می‌خواهد این کار را بکنند و راهی برای جواز این مطلب باشد. ما اکثر من طلب المخرج ما اکثر من طلب المخرج من ذلک فعسر علیه؛ لکن نمی‌شود، خیلی‌ها دلشان می‌خواهد این کار را بکنند که راهی پیدا بکنند اما نمی‌شود.

قلت فما تری، عرض کردم که متعارف در متون عربی که الان چاپ می‌شود، این را می‌نویسند ما تری؛ چایی که یعنی اعراب می‌گذارد ما تری. لکن ماها مثلاً غالباً ما تری می‌خوانیم. و ثوابش هم همان است. اینها در یک فرهنگی بوده در آن زمان، اگر می‌خواستند یک مطلبی را قداست بدهند به خدا نسبت می‌دادند و برای اینکه به خدا نسبت بدهند به صیغه مجهول می‌آوردند.

فما تری یعنی فما اراک الله؛ خدا چه به تو نشان، چه می‌بینی؟ چه به ذهن می‌آید؟ چه دیده می‌شود؟ چه دیده می‌شود نه چه می‌بینی؟ چه دیده می‌شود؟

فقال اری، اری هم نخوانید، اری. اری ان تتقی الله عزوجل ولا تعده؛ تقوا پیشه کنید و این کار را. البته ولا تعود هم دارد در تهذیب که شاید آن، دیگر حالا تعد را برنگرد، این کار را رها کن و برنگرد.

علی ای حال از این، ببینید بحث سر این است آن روز اول که من عرض کردم این بحث این بود. آیا این روایات را حمل بر حکم اولی بکنیم، بعد چه جور با همدیگر جمع بکنیم یا این روایات را حمل بر ولایی بکنیم، ولو ولایی شخصی نه ولایی نوعی.

مثلا امام (ع) به این شخص صلاح می داند که این کار را نکن. تو رفتی کارمند دولت شدی، تو این کار را نکن. اما برای علی بن یقطین می گویند این کار را بکن. آن نکته فنی روشن شد؟

اصحاب ما این نکته، اصحاب ما گرفتند حکم اولی، بعد این با آن تعارض می کند پس کراهت است، پس استحباب است، پس واجب است. عده ای هم از اصحاب ما مثل مرحوم سید مرتضی کل روایات را طرح کردند، از روی قواعد درست کردند مسئله. اصلا کلا روایات را طرح کردند رفتند روی قواعد. گفتند اگر ولایتی را می خواهد برود انجام بدهد، کارمند دولت بشود، این حالات دارد؛ چه منافی در نظر می گیرد، چه خدمتی در نظر، فی نفسه این طور، اگر به خاطر خدمات جزئی باشد این طور، خدمات بیشتر باشد این طور، خیلی خدمت بزرگ، واجب می شود اصلا واجب می شود. اینها راهی هم که سید مرتضی رفته است.

ظاهرا راه متوسط این است که روایت را قبول بکنیم. این راهی که سید مرتضی رفته روایات را طرح بکنیم، راه درستی نیست. روایت را قبول بکنیم لکن یک فهم دقیق تری بر روایت بدهیم. و آن فهم دقیق تر این است. شاید مراد امام صلوات الله و سلامه علیه در این روایات قضایای فردی باشد، حالات فردی باشد. یکی را می شناسند می گویند تو آقا این کار را نکن. یکی را می شناسند می بینند کاملاً متدین است و بعد هم جایگاه بالایی دارد. یک بالاخره هر کسی که علی بن یقطین نمی شود. چون یقطین از بزرگ تری دعوات بنی عباس است. زندگی اش را در راه بنی عباس گذاشته بود. یکی از کسانی است که در راه تشکیل خلافت به قول خودشان یا حکومت بنی عباس نقش اساسی داشت. این که هارون مراعات پسرش را می کرد به خاطر پدر بود. اما عده ای از پسرهایش با موسی بن جعفر سلام الله علیه، شیعه بودند. حالا پدر از دعوات بنی عباس بود، اما پسرها با حضرت صادق (ع) و بعد با موسی بن جعفر سلام الله علیه بودند. دقت می فرمایید؟

لذا این هر کسی نه آن سابقه نه آن لاحق نه آن امکانات علی بن یقطین را دارد. یک شخصیت بزرگ اجتماعی است، خصائصی دارد. ممکن است یک کسی خیلی مرد فرض کنید مثلاً شخصیت علمی باشد، پروفیسور باشد، دستگاه ظلمه هم به او احتیاج دارند، اما فرض کنید مثلاً از ده آمده، از روستا آمده، از خانواده بزرگی نیست، یا از خانواده بزرگی هست، اما خانواده تأثیرگذاری نیست. این فرزند یقطین است که یقطین عمرش را گذاشته برای بنی عباس. اصلاً یقطین زندگی اش را رها کرد و رفت به خراسان برای در زمینه آماده کردن حکومت

بنی عباس. و در خراسان در این جبهه ها و اینها بود تا اینکه، این یک حساب خاصی دارد، یقطین حساب خاص خودش را دارد. دقت می کنید؟

این که امام (ع) به علی بن یقطین می فرمایند تو باید اینجا باشی. حتی می گوید آقا دیگر خسته شدم، می خواهم رها کنم از این هارون و تشکیلات هارون، حضرت می فرمایند نه تو باید در اینجا باشی و این کار را رها نکنی. و از عجایب این است که حضرت می خوانیم بعد انشاء الله خواهد آمد. حضرت به او فرمودند که شما این کارها را انجام بده، من سه چیز را برای تو ضمانت می کنم. یکی اینکه تو کشته نشوی، یعنی حر سیف، داغی شمشیر نه اینکه کشته نشوی. یکی هم اینکه سقف زندان بر تو قرار نگیرد یعنی زیر زندان. حالا تعجب آور است که خود موسی بن جعفر (ع) زندان رفتند، ایشان زندان نرفت. این هم خیلی عجیب است. البته ایشان قبل از موسی بن جعفر (ع) فوت کردند و خود موسی بن جعفر (ع) در زندان شهید شدند. خیلی هم چیز عجیبی است. حضرت برای او تضمین کردند که نه به زندان بیافتد و نه کشته بشود. و بلکه قبل از پدرش هم فوت کرد؛ چون یقطین بعد از علی فوت کرد. یقطین که پدرش از دعوات بنی عباس است فوت او بعد از فوت پسرش است.

علی ای حال این هم یک روایت که در اینجا متعرض شدیم. روایت حمید. البته حالا احتمالی که من عرض کردم همان است که به ذهن ما آمده. آن وقت حدیث شماره ۱۳ را خواندیم، ۱۴ را خواندیم. ۱۵ را فکر می کنم نگفتم، لکن ۱۵ هم ظاهرا با همان ۱۳ و ۱۴ است. با دسته آن است. اسمش توش علی بن رئاب آمده. لکن احتمالا همان زیاد بن ابی سلمه یا زیاد بن مروان باشد. چون خیلی شبیه آن است.

اما حدیث ۱۶ از کتاب کافی مرحوم ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی نجران؛ این سند مرحوم کلینی به ابن ابی نجران، بسیار سند خوبی هم هست. لکن مرحوم شیخ طوسی در تهذیب از کتاب نوادر الحکمه، از محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی نجران. دوتا طریق جداگانه، مستقل، بر می گردد به ابن ابی نجران.

عن ابن سنان، عادتاً باید عبدالله باشد لکن احتمال محمد هم هست. الان تشخیصش خیلی برای ما واضح نشده است.

عن حبيب، این هم یک کمی واضح نشد.

.....  
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر عنده رجل من هذه الاصابه قد ولی ولایةً فقال کیف صنعته الی اخوانه؛ از اینجا به بعد، عرض کردم در دسته بندی، از اینجا به بعد، روایاتی است که ائمه علیهم السلام می گویند اگر کسی از شما رفت در تشکیلات بنی عباس، به شیعیان کمک نکند. اینها باز یک طایفه از روایات است. از اینجا شروع می شود.

یکی روایت ابی بصیر است. قال کیف صنعته علی اخوانه قال قلت لیس عنده خیر، فقال اف یدخلون فی ما لا ینبغی لهم ولا یصنعون علی اخوانهم خیرا. کاری خیری هم نمی کنند لکن در این کارها هم وارد می شوند.

سند حدیث کمی مشکل دارد البته خب اجلاء طایفه توش هستند. شاید برای ما الان مشکل پیدا کرده است. مثلاً حبیب بن معلی باشد ثقه است، اما شواهدی خیلی پیدا نکردیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین